

گزیده‌های ادبی

کاریکلماتور

کاریکلماتور کلمه‌ای ترکیب یافته از کاریکاتور و کلمه است که شامل این نام را برای اولین بار بر برخی از نوشته‌های پرویز شاپور نهاد. تولد کاریکلماتور در ۲۱ خرداد ۱۳۴۶ در نشریه خوشه به سردبیری احمد شاملو بود که در اینجا چند نمونه از کاریکلماتورهای پرویز شاپور را می‌خوانید:

وقتی عکس گل محمدی در آب افتاد، ماهی‌ها صلوات فرستادند.
اگر بخوام پرنده را محبوس کنم، قفسی به بزرگی آسمان می‌سازم.
به عقیده گیوتین، سر آدمی زیادی است.
به یاد ندارم نابینائی به من تنه زده باشد.
به نگاهم خوش آمدی.^۱

ملاحظه می‌کنید که این رشته‌ی جدید ذوقی و ادبی که از عمر او چندان نمی‌گذرد توسط افرادی که ادبیات معاصر ما به میزان قابل توجهی مدیون آنهاست، اسم و رسم پیدا کرده. تا جایی که جوانانی مثل سعید دهفولی توانسته‌اند قریحه‌ی خود را در این مسیر محک بزنند و به همان شیرینی و شیوائی بزرگان این رشته سخن بگویند.

۱. به نقل از سایت ویکی پدیا



معرفی سعید دهفولی

من سعید دهفولی فرزند مرحوم روح‌الله دهفولی متولد ۱۳۴۸ نهاوند «دهفول» رشته تحصیلی‌ام در دبیرستان علوم تجربی بوده و متأسفانه به دلیل پاره‌ای مشکلات علیرغم قبولی در رشته کاردانی دامپزشکی دانشگاه ارومیه در سال ۶۷ از ادامه تحصیل در دانشگاه بازمانده و پس از طی خدمت سربازی و به دنبال فوت پدر به ناچار در بازار شغل پدری‌ام فرش‌فروشی را ادامه دادم.

به واسطه علاقه زیادی که به مقوله‌ی ادبیات و تحصیل دانش داشتم به صورت آزاد به مطالعه‌ی عمده‌ی کتب ادبی قدیم و جدید پرداختم. فعالیت‌های مطبوعاتی‌ام را به صورت پراکنده از حدود بیست سال پیش و به صورت جدی از سال ۷۵ با طراحی جدول برای مطبوعات، جراید و روزنامه‌های سراسری، استانی، دانشگاهی و ... دنبال کردم، مشخصاً برای روزنامه ورزشی «جهان فوتبال»، ماهنامه کنبه و کنکاش، پیام هامون، روزنامه‌های استانی نسیم غرب همدان، جمهوری اسلامی (استان) و برخی نشریات محلی و سازمانی»

به دنبال آشنایی و مطالعه آثار بزرگان عرصه کاریکلماتور و پیشرو این عرصه زنده‌یاد پرویز شاپور به نوشتن این سبک از جملات ادبی «طنز، جدی و نکته‌های ادبی» پرداختم و چند سالی است در این زمینه مشغول نوشتن هستم، و با تشویق‌های دوستان از جمله جناب دکتر ایرج شهبازی به ادامه راه دلگرم‌تر و مشتاق‌تر شده‌ام.

کاریکلماتورهای سعید دهفولی

گردآورنده: احسان سلیمانیان

۱. تصویر حاصل از نگاه حسرت روی صفحه‌ی دل منعکس می‌شود نه روی پرده‌ی شبکیه!
۲. گریه‌ی واقعی زمانی است که اشک‌ها هم از چشم بیفتند!
۳. وقتی فقط با خودم مشورت می‌کنم به نظرات خودخواهانه می‌رسم.
۴. وقتی حالی دست می‌دهد، حال از دست رفته جبران می‌شود.
۵. اگر می‌خواهیم به خودمان احترام بگذاریم به آینه تعظیم کنیم.
۶. شانه با هر کیفیتی، مال هر کس هم که باشد باز مولای درزش می‌رود.
۷. خشک‌سالی با کشاورزان چنان عمل کرده که فکر می‌کند همه دنیا را آب برده است.
۸. «شخصیت حقوقی» یک روز بازنشسته می‌شود، «شخصیت حقیقی» هرگز.
۹. پشت پا زدن به دیگران خیانت است، پشت پا زدن به دو عالم ارزش!
۱۰. در نگاه پرنده قفس صورت خط خطی شده آزادی است.
۱۱. به «غلط‌های زیادی» نمره‌ی صفر هم نمی‌دهند.
۱۲. هر چه پیش‌تر دلم برایت تنگ می‌شود، بیش‌تر در دلم جا می‌کنی.
۱۳. چون سرش به کلاهی نمی‌ارزید، کلاه از سرش برداشتند.
۱۴. آیه‌ی یاس بر پیامبران دروغین نازل شده است.
۱۵. بازی شطرنج را زمانی می‌بازیم که فکرش را نمی‌کنیم.
۱۶. از مبارزه، رخ، برتافتن، خود نوعی مات شدن است.
۱۷. اگر می‌خواهیم نون‌مان زیاد شود باید از سر همه‌ی نمی‌شودها یک نون برداریم.
۱۸. تنها چیزی که به خاطرمان مانده، فراموشی است و تنها چیزی که به خاطرش مانده‌ام فراموشی است.

۱۹. سرد و گرم چشیده‌ها، می‌سوزند اما سرد نمی‌شوند.
۲۰. به دست‌های پر از پینه تهمت خالی زدن گناهی نابخشودنی است.
۲۱. آدم مات شده از مهره‌ی سیاه و سفید نمی‌ترسد.
۲۲. موانع را بتراشیم، مانع نتراشیم.
۲۳. زمستان‌ها زمین فقط دو بار حق نفس کشیدن دارد، تازه یک بارش هم دزدکی است.
۲۴. گاهی به جز برگشت راه برگشتی وجود ندارد.
۲۵. عروس دریایی سر همه خواستگارها را زیر آب می‌کند.
۲۶. زهره ترک شدن هم جگر می‌خواهد.
۲۷. برای برداشتن موانع پیش روی بهتر است از عینکمان شروع کنیم.
۲۸. پا قلب دوم است، یعنی گام برداشتن مثل ضربان قلب برای ادامه زندگی ضروری است.
۲۹. دایره‌ی قسمت خیلی تعبیر مناسبی برای زندگی نیست، قسمت چون قاعده دارد نتیجتاً مثلثی شکل است.
۳۰. کاش منظور از اهدای عضو چیزی غیر از عرض اندام باشد.
۳۱. تنبل بین خواب و بیداری یکی را انتخاب می‌کند.
۳۲. موهبت بزرگ خلقت به خونخوارها این است که همه‌ی گروه‌های خونی با آنها سازگارند.

اشاره

چاپ اشعار شاعر خوش ذوق و همشهری مان جناب آقای مهندس فرشاد منصوریان در فرهنگان ۳۱ و ۳۲ مورد توجه خوانندگان مجله قرار گرفت با تشکر از همه علاقه‌مندان، شعر بعدی ایشان تقدیم می‌شود.

«فرهنگان»

اشکامَ نِیْمِ نَم

بوی عید ندارد باغ من، آرام آرام بلند شو بیا	بو عید نَرَه باغَم، نَم نَم وری بیا
تا رنگ عید بگیرد محرم بلند شو بیا	تا رینِ عیدِ بیره مُحَرَّم، وری بیا
اصلاً بیا از دو طرف خوشحالم کن ای عزیز	اصلاً بیا دو قَبِضَه خَوْشَالِمِ کُو ای عزیز
هم کاغذی برایم بنویس هم بلند شو بیا	هم کاغذی بَنِیسِ وِرَم، هَم وری بیا
تمام عالم حسرت عشق ما را داشت	تمام عالم، حسرتِ عشقِ ایمانه داشت
بدون تو من مانده‌ام با غم عالم، بلند شو بیا	بی تو، مَمْنَمُ غَمِ عالم، وری بیا
باید چراغان کنم ^۲ کوچه را برایت	باید چراغُونی بَکُنِم کیچَنه وِرَت
اشک‌هایم را قطره قطره پنهان کرده‌ام، بلند شو بیا	اشکامَ قَطْرَه قَطْرَه نِیْمِ نَم، وری بیا
یک هفته است که در خواب‌هایم هم نیامده‌ای	یه هفتیه که مینِ خِوامَم نیا می یی
امشب که خواب به سرم زده است بلند شو بیا	امشِو که خِوِخِوه زیه کَلَم، وری بیا

تذکر: در فرهنگان شماره ۳۱-۳۲ در صفحه ۱۶۵، مصرع آخر «مثنویام غزلن» بدین وسیله «جون تُنه» به «جون تُنو» اصلاح می‌گردد. بنابراین: «مهرِ تُنه، هم او هم دُنِ دل / جون تُنو، جون مَنُ جون دل» صحیح است.

۱. اصطلاح نم گذاشتن چیزی زمانی به کار می‌رود که قرار است صدای موضوعی در نیاید و پنهان‌کاری شود. در نیامدن صدای اشک نوعی حس‌آمیزی است. ضمناً جزء نم در ترکیب فوق با اشک ایهام تناسب می‌سازد.
۲. چراغان کردن با اشک را از بیدل وام گرفته‌ام. او می‌گوید:
از هجوم اشک ما بیدل مپرس یار می‌آید چراغان کرده‌ایم



با شاعران جوان همشهری

فاطمه نظام‌الاسلامی

اشاره

یکی از اهداف فرهنگیان معرفی جوانان همشهری و قابلیت‌های علمی، هنری، ادبی... آنان به کشور، به خصوص به مردم‌قدرشناس نهاوند است. در این شماره، در بخش گزیده‌های ادبی، شما خوانندگان و همشهریان گرامی را با شعر جوان همشهری سرکار خانم فاطمه نظام‌الاسلامی آشنا می‌کنیم. اینک ضمن تشکر و آرزوی توفیق روز افزون برای ایشان، شرح حال مختصر و نمونه‌هایی از سروده‌های ارسالی وی از نظرتان می‌گذرد.

فرهنگیان

فاطمه نظام‌الاسلامی در سال ۱۳۶۶ در شهرستان نهاوند چشم به جهان گشود. از ۱۳۸۰ سرودن شعر را آغاز کرد. وی در کانون فرهنگی - هنری شهید باهنر شهرستان نهاوند با اوزان شعری آشنا شد. اولین کتاب شعر ایشان در سال ۱۳۸۲ با نام «من و غروب دلتنگ» چاپ شد. از آن پس شرکتش در انجمن ادبی اداره‌ی فرهنگ و ارشاد اسلامی نهاوند فعال‌تر شد. ایشان برگزیده‌ی یک جشنواره‌ی کشوری و چند جشنواره‌ی استانی و شهرستانی است.

دیوانه‌ام...

من مردم از تو تمنا نمی‌کنم
خود را خراب خواهش بی‌جا نمی‌کنم
در اوج بی‌کسی که شب و روز من یکی است
حتلی برای مرگ تقاضا نمی‌کنم
در چشم من به چشم خریدار زل نزن
پا خوردم از نگاه و تماشا نمی‌کنم
بیهوده در زن، دل من سفره‌خانه نیست
در را به روی هیچ کسی وا نمی‌کنم
شش دانگ این خرابه بی‌چفت و بست را
پشت قباله‌ی کسی امضا نمی‌کنم
دیوانه‌ام بگو! همه این را شنیده‌اند
چیزی که برملا شده حاشا نمی‌کنم

تندیس

به تلخی می‌زند دیگر شب شیرین شدن با تو
که فرهادی حذر دارد ز هم آیین شدن با تو
زمستان فصل دامن‌گیر تقویم شده، آری
از آن روزی که کردم قصد فروردین شدن با تو
چه سنگین می‌شود گاهی سرم از رخوت دیدار
علاجش چیست جز تکرار سرسنگین شدن با تو
به شهر سنگ‌ها چون شیشه می‌میرد، بگو با من!
چه حکمی بهتر از تندیس فولادین شدن با تو

* * *

«اشک و مهتاب»

به شوق یک غزل امشب دلم چه بی‌تاب است
ولی تمام تلاشم چو نقش بر آب است
اگر برای بیانم دلیل می‌خواهی
گواه صادقم ای دوست اشک و مهتاب است
دلی که می‌تپد امانه در هوای وصال
فُسرده در قفسی مانده یا که مرداب است
سحر قصیده‌ی جان‌بخش بی‌قراری‌هاست
چه سود برده دو چشمی که هر سحر خواب است
چه ساده هم‌سفر واژه‌های من شده‌ای
در این زمانه که مصداق عشق کم‌یاب است
بیا و با نگاهت اعتبار شعرم باش
که با حضور تو هر واژه مست و بی‌تاب است

«همسفر»

سفری باید کرد
تا فراسوی دیاری که در آن
سهم ما هم‌رنگی است
نه فقط یکرنگی است
سفری باید کرد

* * *

تجربه

باید تجربه کرد
عشق را
در عصر صعود نان
و هبوط ایمان
تجربه، تمام علم است

